



سفر خنده

به دنبال نرم‌کننده‌ای برای ارواح پریشان

شاید تأثیر بعضی شامپوهای بی کیفیت را بر موهایتان دیده باشید. بعضی از آن‌ها کله آدم را به شکل سیم ظرف شویی در می‌آورند و موها را مثل نمک چنان در هم می‌پیچند که باید ساعت‌ها با حوصله شانه کنی تا گره‌های آن از هم باز شوند. شاید هم به چیزهایی مثل نرم‌کننده نیاز پیدا کنید. به هر ترتیب، موهای آشفته را می‌توان با کمی زحمت و از دست دادن بخشی از آن‌ها دوباره سامان داد، اما با ارواح و افکار پریشان چه باید کرد؟ این همان چیزی است که دنبالش بودیم.

طوری نباشد که بچه‌ها خیال کنند یک گروه سیرک وارد مدرسه‌شان شده! یادمان باشد ما طنز می‌نویسیم، اما طنز زندگی نمی‌کنیم. باید بچه‌ها را با اهمیت طنز و انواع آن آشنا کنیم و به آن‌ها یاد بدهیم که استعداد خود را در این زمینه محک بزنند و با مجله خودشان (رشد جوان) همکاری کنند.

■ وظیفه اصلی ما به عنوان طنزنویس این است که یقه ناهنجاری‌های جامعه را بچسبیم و نگذاریم بچه‌ها شیفته جاذبه‌های ناهنجار و بدلی شوند. طنز یعنی ظریف دیدن، نکته‌سنجی و حال‌گیری از ناهنجاری‌ها و زشتی‌ها ...

بازدید از مدارس

در ابتدای ورود، همکار خوبمان در آموزش و پرورش قزوین، آقای محمد حق‌شناس، بعد از استقبالی صمیمانه و خوشامدگویی ما را به دبیرستان پسرانه صدرا ۲ قزوین راهنمایی کرد. آنجا با مدیر مهربان مدرسه، آقای مهرداد بهزادفر، به هفت گروه دو نفره تقسیم شدیم و در مجموع توانستیم از چهارده کلاس بازدید کنیم و با جوانان بامرام و شاد مدرسه گپ و گفتی دوستانه داشته باشیم. بین بچه‌ها آن‌هایی که

شما تا ببینیم حرف حسابتان چیست. بعد از مشورت با این گروه خنده‌رو که بسیاری از آن‌ها سال گذشته مهمان برنامه «قندپهلو» در تلویزیون بودند، اولین مقصد سفر را قزوین انتخاب کردیم. می‌گفتند هم دانش‌آموزان بامرامی دارد، هم پایتخت خوش‌نویسی ایران است، هم زادگاه علی‌اکبر دهخدا است، هم جاهای دیدنی خوبی دارد و مهم‌تر از همه شیرینی‌های خوش‌مزه‌ای همچون باقلوای قزوینی دارد. حرف شیرینی که به میان آمد، آبشاری از قند در دل‌ها و دهان‌ها جاری شد و ما مثل زنبورهای عسل به سوی قزوین پر کشیدیم.

وقتی داشتیم به قزوین نزدیک می‌شدیم، آقای اسماعیل امینی که بزرگ ما بود و سال گذشته دبیری «جشنواره شعر فجر» را هم بر عهده داشت، گروه را در اتوبوس دور هم جمع کرد و ما مثل بازیکنان فوتبال که قبل از مسابقه دور هم حلقه می‌زنند و دست در گردن هم می‌اندازند، به حرف‌های ایشان گوش سپردیم. چون هیاهو زیاد بود و تقریباً صدا به صدا نمی‌رسید، من توانستم فقط یکی دو جمله از صحبت‌های ایشان را بشنوم: ■ سوی کلاس‌ها که می‌روید، رفتار تان

از قدیم گفته‌اند: «خنده بر هر درد بی‌درمان دواست.» بشر از همان روزهای اول متوجه شد که نشان دادن دندان‌ها به طرف مقابل می‌تواند دو تأثیر متضاد داشته باشد: اگر از روی خشم باشد، یعنی «از من بترس!» اما اگر از روی مهربانی باشد، یعنی «از من بترس!» من لولو خرخره نیستم. بیا دوست باشیم و خیلی چیزهای دیگر که خودتان بهتر می‌دانید.» حتی برخی بزرگان ادب و عرفان معتقدند که خنده از نعمت‌های بزرگ خداوند است و هیچ موجودی نیست که نخندد، فقط شکلش فرق می‌کند. برای همین مولوی فرموده است:

هر ذره که می‌پوید / بی‌خنده نمی‌روید
یعنی اگر در کلاس علوم، موقع سبز کردن لوبیا دقت کرده باشید، دانه‌ها هم شکفتن خود را با یک لبخند کوچک آغاز می‌کنند. با این مقدمه که نیازی هم به آن نبود، می‌خواستیم بگویم مجله «رشد جوان» در سال‌های اخیر خنده و شادی را خیلی جدی گرفته و بخش قابل ملاحظه‌ای از صفحات خود را به طنز و «خنده‌سازان» اختصاص داده است. ما گروه طنز مجله برای این که دست‌پخت‌مان نمک‌کافی داشته باشد، تصمیم گرفتیم یک اتوبوس اجاره کنیم و مستقیم بیاییم سر کلاس‌های

ما برای یک موضوع خیلی جدی اینجا هستیم و آن «خنده و شوخی» است.



«شاد بودن مثل خمیازه واگیر دارد و به دیگران هم سرایت می کند!»

شطرنجی کند. چون نگران بود مبدا به پسرها بر بخورد) با اجازه آقا پسرها، اغلب همکاران گروه اقرار می کردند پسرها شوخ تر و بازیگوش تر بودند، اما دخترها جدی تر و عاقل تر! البته تعجبی هم ندارد. هر چه باشد دختر خانمها زودتر به سن تکلیف می رسند و دوره بچگی پسرها طولانی تر است.

استعدادی در نوشتن و شعر داشتند قول می دادند که در اولین فرصت مطالب و شعرهای خود را برای ما بفرستند. همکاران ما هم که بعضی از آنها خیلی وقت بود پایشان را به مدرسه نگذاشته بودند، مرتب از حرفها و پیشنهادهای بچهها یادداشت برمی داشتند تا بتوانند سال بعد، طنزهای خوش مزه تری تدارک ببینند.

برای اینکه عدالت را رعایت کرده باشیم، دبیرستان دخترانه سعادت ۲ را برای بازدید بعدی انتخاب کردیم. اینجا هم خانم مدیر خلاق و باسلیقه مدرسه، خانم بهناز چاووشا اجازه داد همکاران ما چند دقیقه ای وقت کلاسها را بگیرند و باز حرفها و پیشنهادهای دختر خانمها را بشنوند و یادداشت کنند. نکته جالب مدرسه این بود که خوش سلیقهی زنانه در کل آن به چشم می آمد. اغلب دیوارها و تابلوهای اعلانات در راهروها با پیامها و مطالب خواندنی و زیبا تزئین شده بودند. حتی یکی از صفحات ورزشی رشد جوان را انتخاب کرده بودند و با طراحی متفاوت به دیوار زده بودند تا بچهها موقع زنگ تفریح، با یک نگاه نکتههای مفید آن را بخوانند.

نکته جالب دیگر این بود که (البته سردبیر محترم می خواست اینجای گزارش را



عکس یادگاری با تندیس عبیدزاکانی شاعر و طنزپرداز قرن هشتم هـ ق